بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره3**

۰۷/ ۰۷/ ۸۸ تخصیص عام به مفهوم - ادامه کلام مرحوم آخوند

**تخصیص عام به مفهوم**

**نقل کلام مرحوم آخوند در کفایه:**

بحث در کلام مرحوم آخوند بود. ایشان در کفایه می فرمایند در مفهوم موافق بحثی نیست که می تواند عام را تخصیص بزند. بحث در مفهوم مخالف است و سپس در مساله تفصیلی را ارائه می کنند.

ایشان تعبیر می کنند که در مفهوم موافق اتفاقی است که می تواند تخصیص بزند. مرحوم آقای بروجردی می فرمایند این مساله اتفاقی نیست. چنان چه از شرح مختصر عضدی استفاده می شود.

به نظر می رسد مرحوم آخوند این مطلب را از معالم استفاده کرده اند. کلام معالم موهم این مطلب هست. ایشان می فرمایند : "لا ریب فی جواز تخصیص العام بمفهوم الموافقة و فی جوازه بما هو حجة من‏مفهوم المخالفة خلاف و الأکثرون علی جوازه و هو الأقوی"[[1]](#footnote-1).

 ولی این عبارت صریح در عدم اختلاف نیست؛ ممکن است قول قابل اعتنایی در مساله نبوده است که ایشان تعبیر "لاریب" کرده است.

مرحوم آخوند اهل دقت نظر و تحقیق بوده اند، ولی این قبیل بزرگان عموما اهل تتبع نبوده اند. در اصول این مساله چندان مهم نیست، ولی در فقه خیلی وقت ها این مساله تاثیرگذار است. مثلا مقایسه بین مرحوم آخوند و صاحب عروه این را نشان می دهد که تتبع و احاطه به فقه سید بیشتر است، اگر چه دقت نظر مرحوم آخوند را ندارد. مرحوم آخوند کتابی دارند به عنوان دماء ثلاثه در شرح تبصره که کتابی شایسته است، ولی ظرافت و دقت های روایی در آن کمتر به چشم می خورد.

مرحوم آخوند در کفایه می فرمایند :" و تحقیق المقام أنه إذا ورد العام و ما له المفهوم فی کلام أو کلامین و لکن علی نحو یصلح أن یکون کل منهما قرینة متصلة للتصرف فی الآخر و دار الأمر بین تخصیص العموم أو إلغاء المفهوم فالدلالة علی کل منهما إن کانت بالإطلاق بمعونة مقدمات الحکمة أو بالوضع فلا یکون هناک عموم و لا مفهوم... . و منه قد انقدح الحال فیما إذا لم یکن بین ما دل علی العموم و ما له المفهوم ذاک الارتباط و الاتصال ...[[2]](#footnote-2).

**توضیح عبارت کفایه :**

در کلام ایشان قسمی که عام و مفهوم در یک کلام بوده و دلالت عام منطوقی و خاص مفهومی از دو سنخ باشند، بالصراحه نیامده است، ولی مراد این است که ما بالوضع بر ما بالاطلاق مقدم است.

چون این عبارت را ایشان نیاورده است، مرحوم آقای بروجردی اشکالی مطرح کرده است که شما متصل و منفصل را ذکر کردید و فرقی بین آنها قائل نشدید. پس وجه تشقیق شقوق چیست؟

محل اختلاف متصل و منفصل در فرضی است که در کلام مرحوم آخوند صریحا به آن اشاره نشده است. در فرضی که یکی بالوضع باشد و دیگری بالاطلاق باشد، اگر متصل باشند، ما بالوضع مقدم است، ولی در منفصل این گونه نیست؛ به علت مبنای ایشان که تقدیم عموم بر اطلاق را فقط در فرض اتصال می دانند که به این مطلب در تعادل و ترجیح تصریح کرده اند. اغلاق موجود در کلام مرحوم آخوند سبب شده است که برخی شارحان هم مطلب ایشان را متوجه نشوند.

**بررسی کلام مرحوم در تقدیم ما بالوضع بر ما بالاطلاق :**

بحثی که دیروز مطرح کردیم در مورد همین شقی است که از فحوای کلام ایشان استفاده می شود که ما بالوضع بر ما بالاطلاق در جایی که هر دو در یک کلام باشد، وارد است.

ما مطرح کردیم که کلام مرحوم آخوند در مورد این که آیا در مدخولِ ادوات عموم نیاز به جریان مقدمات حکمت هست یا خیر، مجمل است. اگر کسی مقدمات حکمت را در مدخولِ ادوات عموم لازم بداند، ممکن است گفته شود وجود خاص مفهومی می تواند قرینه ای باشد بر این که مقدمات حکمت در مدخولِ عام جاری نباشد. ما اصل این مطلب را به نحو کلی قبول نداریم.

ولی پاسخی که در کلام مرحوم نایینی ذکر می کردیم، ممکن است در ما نحن فیه جاری نباشد. پاسخ مذکور مبتنی بر این بود که چون متکلم سکوت کرده و چیزی ذکر نکرده به انضمام اصاله الحقیقه یا اصل عدم تقدیر تعمیم را استفاده می کردیم. ممکن است گفته شود این پاسخ در ما نحن فیه تمام نیست؛ چون وجود خاص مفهومی ممکن است قرینه ای بر تقیید مراد از مدخول مضیق باشد. تقریب دوم هم این است که مهم، ظهور کلام در مراد استعمالی نیست، بلکه مهم ظهور کلام در اراده تفهیمیه است که شرط آن این است که در کلام قرینه ای برخلاف ذکر نکرده باشد و نسبت به دلالت تفهیمی، هم دلالت عام، دلالت سکوتی است و هم دلالت مطلق.

شبیه این بحث ها در مورد دلالت جمله شرطیه بر مفهوم نیز مطرح می شود. یکی از مبانی در مورد دلالت جمله شرطیه بر مفهوم، مبنای امثال مرحوم شهید صدر است که معتقدند از طرفی بالوجدان در جمله شرطیه مفهوم درک می کنیم و از طرف دیگر در مواردی مانند اذا نمت فتوضأ و اذا بلت فتوضأ که مفهوم ندارند هیچ گونه خلاف ظاهری احساس نمی کنیم. ایشان برای جمع بین این دو امر وجدانی

می فرمودند که جمله شرطیه دال بر نسبت توقفیه است، ولی این که متوقف علیه چیست، از مدلول آن خارج است و مثلا با اطلاق فهمیده می شود که با وجود قرینه بر خلاف این اطلاق از بین می رود.

ما گفتیم که اگر ما قائل به دلالت جمله شرطیه بر نسبت توقفیه شویم (که البته ما آن را قبول نداریم)، جزا بر شرط مذکور در این کلام متوقف است نه شرطی که در کلام دیگر ذکر شده است. شبیه همین بیانی که عام دال بر استیعابِ مدخولِ مذکورِ است نه مدخول مبهم. این مطلب در جایی که جمله شرطیه و عام در یک کلام باشد، نمی آید؛ چون عام موجود در کلام می تواند قرین هبر تقیید شرشط ما تلقی گردد یا در مرحله مدلول تفهیمی تصرف کند.

این اشکال در فرض کلام واحد مطرح نمی شود. لذا آنجا هم اگر می خواهیم حصر شرط در جزا را استفاده کنیم، باید عموم را لحاظ نکنیم؛ چون عموم می تواند قرینه برخلاف باشد.

به هر حال ظاهرا فرقی بین ما بالاطلاق و ما بالوضع نباشد و وقتی در کلام واحد هستند، بین آنها تعارض حاصل می شود؛ چون هر کدام صلاحیت برای قرینیت تصرف در دیگری محسوب می شود. سکوت از ذکر قیدی که سبب می شود که دلالت تفهیمیه بر عموم منعقد شود، با وجود مطلقی که در کلام هست، حاصل نمی شود.

**تحلیل شهید صدر :**

مرحوم شهید صدر در ابتدای بحث، تفسیری از مفهوم موافق عرضه می کنند. ایشان می فرمایند مفهوم موافق و مخالف جوهرا با هم متفاوت هستند. مفهوم موافق از سنخ دلالت لفظ بر معنا نیست، بلکه از سنخ دلالت معنا بر معناست. مفهوم موافق بر پایه ملازمه قطعی بین مدلول کلام و امری استوار است؛ چه ملازمه به خاطر اولویت باشد و چه به خاطر تساوی مورد مفهوم و منطوق، در هر کدام باید ملازمه قطعی باشد. در واقع کلام در ابتدا دال بر منطوق است و سپس به جهت ملازمه بین منطوق و معنای مفهومی، با اثبات منطوق لازمه آن یعنی مفهوم نیز ثابت می شود.

با این مبنا در این جا بحث مثبتات امارات مطرح می شود؛ چون اثبات ملزوم به ظهور است و نه قطع. ظهور اماره است و در نتیجه بحث مذکور مطرح می شود. و اگر کسی مثبتات را به طور کلی حجت بداند، مشکلی پیش نمی آید. ولی برخی همچون مرحوم آقای خویی معتقد بودند که اماره بما هی اماره مثتباتش حجت نیست؛ ولی در مثلا خبر واحد چون اخبار از ملزوم به اخبار از لازم هم هست که خود موضوعی برای ادله حجیت خبر واحد محسوب می شوند، لذا مثبتات خبر واحد حجت است. ولی آیا در ظواهر هم همین بیان جاری است.

ظاهرا این گونه نیست که کلام همان ظهوری را که در ملزوم دارد، در لازم هم داشته باشد. تکیه کلام شهید صدر در این بحث بر این است که ما فقط ظهور در ملزوم داریم و آنچه مطلب را تمام می کند، وجود ملازمه قطعیه بین لازم و ملزوم است. لذا در تفسیر از مفهوم موافق این سوال مطرح است که اساسا وجه حجیت مفهوم موافق چیست؟

به هر حال ایشان از این تفسیر مفهوم موافق نتیجه گیری هایی هم می کنند. می فرمایند بین عام و مفهوم تعارضی وجود ندارد، بلکه تعارض بین طرف تعارض، منطوق است. و به تعبیر خود ایشان تعارض از مفهوم موافق به منطوق سرایت می کند؛ چون فرض این است که بین این دو ملازمه قطعیه وجود دارد. اگر مفهوم موافق صادق نباشد، منطوق نیز ثابت نخواهد بود. فرض این است که لازمه صدق عام بعمومه عدم صدق مفهوم موافق است که به جهت ملازمه قطعیه لازمه اش این است که منطوق نیز صادق نباشد.

نتیجه گیری دوم این است که وقتی می خواهیم نسبت سنجی کنیم، باید عام و منطوق را ملاحظه کنیم نه عام و مفهوم را و اخص بودن مفهوم موافق از عام فائده ای ندارد، بلکه باید منطوق باید نسبت به آن اخص باشد؛ چون آنچه قرینیت دارد خاص بما هو مدلول للکلام است.

**بررسی کلام شهید صدر :**

تفسیر ایشان از مفهوم موافق (صرف نظر از سوال گذشته در وجه اعتبار آن) در کلمات قوم به صراحت دیده نشده است. مرحوم نایینی از امثله مفهوم موافق جمله مشتمله بر تعلیل را آورده که غیر از مورد تفسیر ایشان است. دلالت جمله مشتمل بر تعلیل بر عمومیت حکم از سنخ دلالت لفظی است و داخل در باب ظهورات است. مرحوم نایینی خود بین یحرم الخمر لاسکاره و یحرم الخمر لانه مسکر فرق گذاشته و اولی را دال بر عمومیت حکم نمی داند. ما نیز سابقا گفتیم که گاه از ادوات تعلیل شمول استفاده نمی شود؛ چون آنچه بعد از ادوات ذکر می گردد، جزء علت بوده و سایر اجزای علت به دلیل روشن بودن تحقق آن در مورد حکم معلل ذکر نشده اند. پس دلالت جمله تعلیلیه بر عمومیت حکم دلالت قطعی نیست.

به حال احتمالات مختلفی در تفسیر مفهوم موافق وجود دارد که در جلسات آینده طرح و حکم تنافی مفهوم موافق با عام بنا بر این احتمالات را بررسی خواهیم کرد.

1. 1.معالم‏الدين، صفحه 139 [↑](#footnote-ref-1)
2. 2. كفايةالأصول، صفحه 233 [↑](#footnote-ref-2)